

## تحلیل و بررسی آراء تربیتی علامه اقبال لاهوری با تأکید بر اهداف و روش‌ها

Rahnama\_albar43@yahoo.com

اکبر رهنما / دانشیار گروه علوم تربیتی دانشگاه شاهد تهران

farmahinifar@yahoo.com

محسن فرمهینی فراهانی / دانشیار گروه علوم تربیتی دانشگاه شاهد تهران

سید عبدالکریم مشکوتی تروجنی / کارشناس ارشد فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه شاهد تهران

meshkati66@hotmail.com

پذیرش: ۹۵/۷/۱۹

دریافت: ۹۴/۹/۲۹

### چکیده

علامه محمد اقبال لاهوری به عنوان یکی از چهره‌های درخشان تاریخ مشرق زمین و دنیای اسلام، کوشید تا اندیشه‌های اصلاح‌گرایانه، آگاه‌کننده و هدایتگر خویش را براساس آموزه‌های دین مبین اسلام بنا نهد. در آثار وی، به موضوعات گوناگونی از جمله «تعلیم و تربیت» برمی‌خوریم. ویژگی اصلی آراء تربیتی اقبال این است که علاوه بر اسلامی بودن، بر مفهوم فلسفی خاصی به نام «خودی»، به معنای انسان کامل بنا شده و در خصوص چگونگی تکامل ارزشی و اخلاقی «خودی» به تفصیل بحث کرده است. بر این اساس، هر کسی باید ابتدا به خود توجه داشته باشد، ارزش وجودی خود را بشناسد و سپس به امور دیگر پردازد. این خودی می‌تواند محک اعمال نیک و بد انسان باشد. این تحقیق نظری است و سعی دارد با روش توصیفی - تحلیلی، مهم‌ترین اهداف و روش‌های تربیتی مدنظر علامه اقبال لاهوری را بررسی کند.

کلیدواژه‌ها: تعلیم و تربیت، اقبال لاهوری، خودی، اهداف و روش‌های تعلیم و تربیت.

## مقدمه

موضوع تعلیم و تربیت تا آنجا اهمیت دارد که اکثر قریب به اتفاق اندیشمندان، تعلیم و تربیت صحیح و مناسب را یکی از کلیدی‌ترین شروط رسیدن به مدینه فاضله یا آرمان‌شهر می‌دانند. محمد اقبال لاهوری نیز به عنوان یکی از مصلحان جهان اسلام، بر این باور است که برقرار ساختن یک نظام تعلیم و تربیت در یک جامعه می‌تواند راهگشا باشد، اما نظام تعلیم و تربیتی که جامع و مبتنی بر تعالیم و منابع اصیل دین مبین اسلام باشد. آراء اقبال در زمینه تعلیم و تربیت را می‌توان از مباحث تربیتی که در لابه‌لای طرح فلسفه خودی ابراز می‌دارد، استنباط و استخراج کرد. به دیگر سخن، طرح فلسفی جدیدی که اقبال تحت عنوان «فلسفه خودی» مطرح می‌سازد، فلسفه‌ای است در خصوص انسانی که به عنوان اشرف مخلوقات، قصد دارد با توجه به تعالیم اسلام، به مقام خلافت الهی برسد. این طرح در عین حال که فلسفی است، یک طرح تربیتی کاملی است که آدمی را با مراحل و ویژگی‌های یک نظام تربیتی کامل و در عین حال، اسلامی آشنا می‌سازد.

مهم‌ترین مسائلی که این پژوهش سعی در پاسخ دادن به آنها دارد عبارت است از:

۱. مبانی تربیت از دیدگاه اقبال لاهوری چیست؟
۲. اهداف تربیتی مدنظر اقبال لاهوری کدام است؟
۳. روش‌های تربیتی مطلوب از دیدگاه اقبال چه روش‌هایی است؟

این مقاله کوشیده است اهداف اصلی تعلیم و تربیت حقیقی را براساس دیدگاه اقبال لاهوری تبیین کند و روش‌های دستیابی به آنها را شرح دهد. بر این اساس، نخست به زندگی، آثار و افکار فلسفی اقبال به اختصار اشاره می‌شود، سپس برخی از آراء وی در زمینه تعلیم و

تاریخ تعلیم و تربیت در بین انسان‌ها به آغاز حیات آنها برمی‌گردد. آدمی از همان آغاز، که به قابلیت تربیت‌پذیری خود پی برد، امکانات لازم را برای آن فراهم ساخت و تلاش‌های فراوانی در این عرصه انجام داد. با گذشت زمان و بالا رفتن سطح آگاهی افراد، اندیشمندان بسیاری درباره تعلیم و تربیت یا آموزش و پرورش به اظهارنظر پرداختند که می‌توان سופسطیانی همچون گریگاس و پروتاگوراس، و فلاسفه‌ای همچون سقراط، افلاطون و ارسطو را از پیشروان این موضوع دانست. کتاب یا مجموعه رسائل جمهوری را، که توسط افلاطون به نگارش درآمده است و در آن به تفصیل درباره موضوعاتی همچون مراحل تربیت، آزمون‌های مرحله‌ای و استعدادیابی، شایسته‌سالاری، آموزش و پرورش همگانی، روش تربیت افراد و بسیاری از موضوعات دیگر بحث شده می‌توان یکی از اولین، ارزشمندترین و تأثیرگذارترین آثاری دانست که در دوران کلاسیک تاریخ فلسفه عرضه شد. کتاب اخلاق نیکوماخوس، اثر ارسطو را نیز می‌توان از آثاری تأثیرگذار در زمینه اخلاق و تربیت دانست.

در دوران کلاسیک و زمانی که فلاسفه دوران سقراطی برای اولین بار و در پاسخ به آموزه‌ها و اندیشه‌های سופسطیانی به موضوع تعلیم و تربیت انسان توجه کردند، «آموزش» و «تربیت» مفهومی خاص و محدود داشت و به آموزش و پرورش توجه چندانی نمی‌شد. با گذشت زمان و پیشرفت علوم، به‌ویژه از قرن شانزدهم میلادی و با تحول علمی در اروپای جدید و گسترش علوم تجربی و تغذیه تعلیم و تربیت از آبخور تجربیات بشری، همچون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و فلسفه، تعلیم و تربیت به عنوان یک ضرورت بشری و همگانی چهره جدیدی به خود گرفت و مطمح‌نظر قرار گرفت (مشکوتی تروجنی، ۱۳۹۲، ص ۳).

- مقاله «تعامل علم و دین از دیدگاه اقبال لاهوری» نوشته شاه محمدی (۱۳۸۴)، نگرش اقبال لاهوری درباره علم جدید، دین، خدا و جهان طبیعت را نشان می‌دهد که در نظر او، علم و دین نه در تعارض و نه در تمایز و جدایی، بلکه در تعامل با یکدیگرند و علوم جدید هیچ تعارضی با روح تعالیم قرآنی و اسلامی ندارد.

- همچنین کتاب‌های ذیل درباره موضوعات قبل نوشته شده است: اسلام و تعلیم و تربیت، ابراهیم امینی؛ دیدگاه‌های علامه اقبال، محمد بقایی؛ اقبال در آئینه اشعارش، اکبر جباری؛ مبانی تربیت فرد و جامعه از دیدگاه اقبال، غلام سیدین؛ فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، محمد تقی مصباح؛ فلسفه اخلاق و تربیت، محمد نصرافهانی.

اما در هیچ‌یک از این پژوهش‌ها آراء تربیتی علامه اقبال لاهوری، به‌ویژه اهداف و روش‌های آن، با وجود اشارات جزئی و پراکنده، به‌طور مستقل بررسی و تحلیل نشده است. بدین‌رو، بررسی آراء اقبال و تأکید بر اهداف و روش‌های آن ضروری به نظر می‌رسد.

علاوه بر این، پژوهش حاضر دارای دو کاربرد اساسی است: الف. کمک به مدیران و برنامه‌ریزان در برنامه‌ریزی‌های آموزشی و تربیتی، تا با این اندیشه‌های نو آشنا شوند و در صورت لزوم، آنها را به کار گیرند.

ب. یاری رساندن به اندیشمندان، معلمان و مربیان برای آشنایی بیشتر با تربیت مطمح نظر اقبال لاهوری، و مقایسه آن با دیگر روش‌های تربیتی؛

ج. بسط و گسترش دامنه نظری مربوط به موضوع آراء تربیتی اقبال لاهوری؛

د. گسترش دادن شناخت نظری مسائل و چالش‌های مربوط به حوزه‌های تربیتی و سعی در شناساندن بهترین راهکار.

تربیت مطرح شده، در نهایت، اهداف و روش‌های تربیتی مدنظر او بیان می‌گردد؛ اهداف و روش‌هایی متنوع که اگر به درستی فهم و درک شوند و به اجرا درآیند، می‌توانند آدمی را به سعادت و جاودانگی برسانند.

در رابطه با تعلیم و تربیت و فلسفه آن، کتاب‌ها و مقالات فراوانی نوشته شده است؛ همچنان‌که درباره علامه اقبال لاهوری و اندیشه‌های ایشان پژوهش‌های فراوانی انجام شده است. علاوه بر کتاب‌های تعلیم تربیت که توسط فیلسوفان کلاسیک به نگارش درآمده است و در مقدمه به آنها اشاره شد، در دوران اخیر، کتاب‌های بسیار غنی درباره این دو موضوع محوری به رشته تحریر درآمده است؛ همچون:

- خودی و انسان آرمانی در شعر اقبال لاهوری، دکتر محمد میر (۱۳۸۸)؛ در این کتاب، نویسنده با اشاره به تفکرات توحیدی و قرآنی اقبال، معتقد است: راه درمان انحطاط و زوال هویت در اقوام شرق، توجه به خودی و بازگشت به خویش است.

- در کتاب نوای شاعر فردا، مشایخ فریدنی (۱۳۷۳)؛ توجه نویسنده به کتاب اسرار خودی اقبال معطوف بوده و از نظر او، جوهر کائنات و اساس آفرینش، خودی و خویشتن است. و این خودی با پیروی کامل از شریعت محمدی و با خویشتن‌داری، چنان نیرویی به انسان می‌بخشد که او را ا مقام خلیفه‌اللهی بالا می‌برد.

- بهرامی (۱۳۹۰) در پایان‌نامه خود، با عنوان «تأثیر اندیشه اصلاح‌گرایانه اقبال لاهوری بر اشعار فارسی او» اقبال را جزو اندیشمندان برتر مسلمان در قرون اخیر قرار می‌دهد و معتقد است: وی در مبانی تفکرات خویش، متأثر از قرآن و مکتب اسلام است و همچون دو نویسنده قبل، درمان انحطاط مسلمانان را در بازگشت به خویشتن می‌داند.

## تعلیم و تربیت

دو واژه «تعلیم» و «تربیت» غالباً با هم استعمال می‌شوند؛ چنان‌که گویی یک معنا دارند، در صورتی‌که هریک از آنها دارای مفهومی غیر از دیگری است. «تعلیم» در لغت، به معنای یاد دادن و آموزش است، و «تربیت» به معنای پرورش و نشو و نما دادن است (امینی، ۱۳۷۳، ص ۱۱). در اصطلاح، «تربیت عبارت است از: انتخاب رفتار و گفتار مناسب، ایجاد شرایط و عوامل لازم و کمک به شخص مورد تربیت تا بتواند استعدادهای نهفته‌اش را در تمام ابعاد وجود، و به طور هماهنگ پرورش داده، شکوفا سازد و به سوی هدف و کمال مطلوب تدریجاً حرکت کند» (همان، ص ۱۴). یکی از تعاریف دقیق از «تعلیم» نیز عبارت است از: «سخن گفتن و القای کلمات معنادار، تا متعلم به معانی آن الفاظ پی ببرد، و بدین وسیله، استعداد تعلم خویش را به فعلیت تبدیل سازد و عالم شود» (همان، ص ۱۵). «به اعتقاد برخی از صاحب‌نظران، این دو واژه معنای متفاوتی دارند؛ به این معنا که در یک مرکز آموزشی، دو کار صورت می‌گیرد: یکی آموزش یا تعلیم، که به انتقال معلومات و مهارت‌ها می‌پردازد و شامل آموزش خواندن، نوشتن، ریاضیات، فیزیک، شیمی و... می‌شود. دیگری پرورش یا تربیت که به آموزش‌های اخلاقی، دینی و معنوی مثل صداقت، امانت‌داری، احترام نسبت به بزرگواران و... می‌پردازد. در صورتی‌که تفکیک بین این دو صحیح نیست و تعلیم و تربیت لازم و ملزوم یکدیگرند» (نصراصفهانی، ۱۳۷۹، ص ۲۷).

«استفاده از ترکیب تعلیم و تربیت برای تأکید بر این معناست که مبدا از یکی از این ابعاد غفلت بورزیم» (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۲۹). بنابراین، تعلیم و تربیت، به‌ویژه برای آدمی، تنها القا و آموزش نیست که بدون هدف و روشی خاص باشد؛ زیرا انسان به عنوان اشرف

مخلوقات، نیازمند تعلیمی است که تربیت نیز با آن همراه باشد. تربیت و جهت‌دهی به سمت متعالی شدن، کامل‌تر شدن و در صورت نامیوس بودن تعالی و یا محدودیت توان افراد، دست‌کم در راه کمال حرکت کردن و تلاش در این راه نیز کفایت می‌کند.

## زندگی‌نامه و آثار اقبال لاهوری

علامه محمد اقبال در روز جمعه، سوم ماه ذی‌قعدة ۱۲۹۴ ق، مطابق با نهم نوامبر ۱۸۷۷ م، در شهر «سیالکوت» دیده به جهان گشود. پدرش نورمحمد از بازرگانان متعهد و متدین بود. اجداد اقبال، که از قبیله «سپروی» برهمنان کشمیر بودند، در قرن هفدهم میلادی مسلمان شدند. اقبال در آغاز راه علمی و ادبی‌اش، در یکی از مساجد محل تولدش به آموختن قرآن مشغول شد و پس از آن، برای ادامه تحصیلات خود، به «اسکاج مشن کالج» رفت و دوران راهنمایی و متوسطه را در آنجا گذراند. وی پس از اتمام دوران متوسطه، به دانشگاه راه پیدا کرد و رشته فلسفه را برای فراگیری برگزید. مدرک کارشناسی ارشد فلسفه را در سال ۱۸۹۹ م، با حمایت‌ها و راهنمایی‌های پروفیسور سر توماس آرنولد (مستشرق و استاد تاریخ هنر اسلامی دانشگاه علیگر)، و با رتبه ممتاز از دانشگاه پنجاب دریافت کرد. مدتی را در دانشگاه پنجاب به تدریس مشغول بود و در عین حال، اشعار خود را نیز در نشریات گوناگون به چاپ می‌رساند، تا آنجا که اشعارش در سراسر هند شناخته شد.

اقبال در سال ۱۹۰۳، اولین کتاب خود را در زمینه اقتصاد و تحت عنوان *علم الاقتصاد* به چاپ رساند. *علم الاقتصاد* در پنج فصل و به زبان اردو به مخاطبان عرضه شد. دو سال بعد، یعنی در سال ۱۹۰۵، به توصیه سر توماس آرنولد به انگلستان و شهر لندن رفت و برای

و پیروی از آراء فلاسفه بزرگ تاریخ نمی‌تواند برای مسلمانان و جوامع اسلامی راهگشا باشد؛ زیرا تقلید محض نمی‌تواند این جوامع را به دوران اوج شکوفایی تمدن اسلامی بازگرداند. وی بر این باور است که آدمی در ابتدای راه، باید به طور دقیق به مطالعه آثار و اندیشه‌های متفکران در طول تاریخ بپردازد و سپس با انتخاب بخش‌هایی از بهترین آراء و آثار، آنها را با نقد و اصلاح، با ترکیب کردن با آراء خویش، که حاصل مطالعه منابع اسلامی است، طرح فلسفی جدیدی را پی‌ریزی کند.

علامه اقبال معتقد است: خردورزی و عقل‌گرایی نه تنها مخالف تعالیم اسلامی نیست، بلکه کاملاً منطبق با تعالیم دین اسلام است. در واقع، اسلام تنها با تقلید محض و ظاهری، و عقل‌گرایی محض و در عین حال، بی‌توجهی به دین و تعالیم اسلامی مخالف است. در اسلام، به توجه به تعقل و خردورزی بسیار سفارش شده است و به اعتقاد اقبال، «تحقیق در زمینه اصول عقلی در اسلام، با شخص پیامبر ﷺ شروع شده. دعای همیشگی او این بود که: پروردگارا، توانایی دریافت حقیقت غایی اشیا را عطا کن!» (اقبال لاهوری، ۱۳۸۸، ص ۳۴).

اقبال حتی تقلید علمی و تقلید از دستاوردهای مثبت فرهنگ غربی را لازم می‌دانست؛ اما این نکته را یادآوری می‌کرد که این تقلید باید به صورت محدود و مثبت باشد و با دقت انجام گیرد. وی در ابیاتی، به مسلمانان ظاهرین هشدار می‌دهد که تنها به تقلید ظواهر فرهنگ غربی دل خوش نکنند؛ زیرا علت عمده قدرت مغرب‌زمین و پیشرفت آنها، تولید دانش و به کارگیری دانش‌های نظری در عرصه عمل است و نه چیزی دیگر.

شرق را از خود برَد تقلید غرب  
باید این اقوام را تنقید غرب

تکمیل معلومات فلسفی خود، در مقطع دکتری فلسفه دانشگاه «کمبریج» به تحصیل، تحقیق و پژوهش پرداخت. وی همزمان با تحصیل در رشته فلسفه، به مطالعه و تحصیل در رشته حقوق دانشگاه «لینکلن ان» مشغول شد و توانست پس از اخذ مدرک حقوق، در آزمون وکالت نیز پذیرفته شود. اقبال پس از «کمبریج»، به دانشگاه «مونینخ» در کشور آلمان رفت و پس از مطالعات و پژوهش‌های بسیار، در سال ۱۹۰۸، رساله‌ای تحت عنوان «سیر فلسفه در ایران» را به چاپ رساند و درجه دکتری خود را از دانشگاه «مونینخ» نیز دریافت کرد. اقبال پس از مدتی سرودن اشعار به زبان اردو، به سرودن اشعار به زبان فارسی روی آورد. اقبال در زمان تحصیل در اروپا، به مطالعه زبان و ادبیات فارسی پرداخت. آشنایی اقبال با زبان فارسی و مطلوب یافتن این زبان برای بیان افکار و عقاید خود، سبب شد تا بیشتر اشعارش را به زبان فارسی بسراید، درحالی‌که زبان مادری‌اش، زبان اردو است.

اقبال کتب بسیاری (اعم از نظم و نثر) به نگارش درآورده است که به ترتیب تاریخ نگارش و چاپ عبارتند از: علم الاقتصاد؛ سیر حکمت در ایران؛ تاریخ هند؛ اسرار خودی؛ رموز بیخودی؛ پیام مشرق؛ بانگ درا؛ زبور عجم؛ بازسازی اندیشه دینی در اسلام؛ جاویدنامه؛ بال جبرئیل؛ پس چه باید کرد؟ ضرب کلیم؛ ارمغان حجاز؛ و یادداشت‌های پراکنده.

### نگاهی اجمالی به اندیشه‌های فلسفی اقبال

علامه اقبال به عنوان متفکر و فیلسوفی که علاوه بر فراگیری علوم مقدماتی و فلسفه در مشرق‌زمین، با سفر به مغرب‌زمین و کشورهای اروپایی و مطالعه علوم جدید و آشنایی با دیدگاه‌های جدید فلسفی به درک و فهم عمیقی از فلسفه دست یافته بود، این نکته را دریافت که تنها تقلید

قوت مغرب نی از چنگ و رباب  
نی ز رقص دختران بی حجاب  
محکمی او را نی از لادینی است  
نی فروغش از خط لاتینی است  
قوت افرنگ از علم و فن است  
از همین آتش چراغش روشن است  
گر کسی شبها خورد دود چراغ  
گیرد از علم و فن و حکمت سراغ  
(اقبال لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۵۴۲).

اقبال معتقد است که مسلمانان در خواب تقلید و غفلت به سر می‌برند و لازم است که با نگاهی به گذشته باشکوه خود، از خواب‌گران برخیزند تا دیگر بار، اروپا و مغرب‌زمین را از پیشرفت‌های خود در زمینه‌های گوناگون مادی و معنوی متحیر و متعجب سازند. وی این مسائل را در کتب گوناگونی بیان کرده است. در *بازسازی اندیشه دینی در اسلام*، می‌نویسد: «در پانصد سال گذشته، اندیشه دینی در اسلام عملاً راکد و بی‌تحرك بوده است. زمانی فکر اروپایی ملهم از جهان اسلام بود. اما قابل ذکرترین پدیده تاریخ شتاب فوق‌العاده‌ای است که جهان اسلام از نظر معنوی به سمت غرب برمی‌دارد. در این حرکت، هیچ خطایی نیست؛ زیرا فرهنگ اروپایی در بُعد عقلانی خود، تکامل یافته بعضی از مهم‌ترین نموده‌های فرهنگ اسلامی است. فقط از این موضوع بیم داریم که ظاهر خیره‌کننده فرهنگ و تمدن اروپایی، حرکت فکری ما را متوقف سازد و احتمالاً در دستیابی به کُنهِ حقیقت آن فرهنگ ناکام بمانیم» (اقبال لاهوری، ۱۳۸۸، ص ۴۰-۴۱).

وی نگرانی خود را از خطر از خود بیگانگی و غفلت اهالی مشرق‌زمین، به‌ویژه مسلمانان، در شعری تحت عنوان «از خواب‌گران خیز» ابراز می‌کند. ای غنچه خوابیده، چو نرگس نگران خیز کاشانه ما رفت به تاراج غمان، خیز

از ناله مرغ چمن، از بانگ اذان خیز  
از گرمی هنگامه آتش نفسان خیز  
از خواب‌گران خیز، از خواب‌گران خیز  
از خواب‌گران خیز، از خواب‌گران خیز  
(اقبال لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۳۴۴).

اقبال برای مقابله با فرهنگ سیطره‌جوی غرب و تلاش برای احیای تفکرات، حرکت‌ها و جنبش‌های دینی و علمی در مشرق و دنیای اسلام، به تلاش‌های گوناگونی دست می‌زند؛ از جمله: سخنرانی‌های متعدد سیاسی و مذهبی، مبارزات سیاسی برای تأسیس کشوری اسلامی و مستقل برای مسلمانان هند، انتشار کتاب‌های گوناگون، سرودن اشعاری به زبان اردو و فارسی، و ارائه طرحی فلسفی که مطابق تعالیم اسلامی است. تلاش‌های فلسفی او برای راهنمایی مسلمانان و روشن کردن راه تاریک پیش‌روی آنها، به طرحی فلسفی منجر شد موسوم به «فلسفه خودی»؛ فلسفه‌ای اسلامی و بومی که تلاش دارد تا تعالیم دینی، عقلانی، ارزشی و تربیتی اسلام را با شیوه‌ای جدید و مطابق با معیارهای علمی مغرب‌زمین به جهانیان، به‌ویژه مسلمانان، معرفی نماید.

به اعتقاد وی، «خودی» آن چیزی است که زندگی افراد و ملت‌ها را تعیین می‌کند و انسان را به بلندترین مدارج روحانی و مادی می‌رساند... دستگاه موسیقی حیات، آهنگی جز خودی نمی‌نوازد؛ نوایی که اندک اندک اوج می‌گیرد و در بشر به تکامل می‌رسد» (بقای، ۱۳۸۰، ص ۱۶۰-۱۶۳). انسان باید خود را در جهان دریابد. در راه استحکام و تعالی مستمر خویش تلاش نماید و با رسیدن به هر مرتبه و هدفی، اهداف بزرگتری را در نظر بگیرد و سعی کند بدان دست یابد. انسانی که در پی تحقق خودی است باید تلاش و همت خویش را تا آخرین لحظات عمر خویش به کار گیرد. اقبال معتقد است: برای خودی، ایستایی و

می‌توان از ماده و زندگی این جهانی، سعادت‌ی جاودان به دست آورد. روح در جهان مادی، تنها به واسطه بدن و جسم می‌تواند اراده خود را اعمال کند. در نظر اقبال، مشرق‌زمین و مغرب‌زمین به عنوان دو نقطه، در برابر هم قرار دارند... نیروی محرکه مشرق عشق است، درحالی‌که نیروی محرکه اصلی در غرب، عقل است. اقبال معتقد است: مشرق‌زمین و مغرب‌زمین می‌توانند مبادله کنند. هر دوی آنها می‌توانند ارزش‌های اصلی خود را برای ایجاد یک دنیای بهتر به اشتراک بگذارند. نزد اقبال آینده مسلمانان نه تنها در گرو دستیابی به دانش مغرب‌زمین است، بلکه باید میان این دانش [علوم] و سنت خویش، یک توازن و هماهنگی برقرار سازند» (رجا، ۲۰۰۸، ص ۳۹-۴۰).

فلسفه اقبال را می‌توان فلسفه زندگانی، فلسفه‌ای دینی و یا فلسفه‌ای تربیتی دانست. این مسئله را می‌توان در جای‌جای آثار او مشاهده کرد؛ زیرا اقبال فلسفه و خردگرایی را تنها برای خود فلسفه مطالعه و دنبال نمی‌کرد، بلکه برای اهداف و مقاصد بالاتر به فلسفه روی آورد. وی مقصد و هدف نهایی علم و دین را یکی می‌داند و در این زمینه، معتقد است: «گرچه دین، فلسفه، فیزیک و دیگر علوم و فنون راه‌های جداگانه‌ای دارند، ولی در نهایت، به یک منزل می‌رسند. این فکر که دین و علم با هم تفاوت دارند اصلاً اسلامی نیست» (بقایی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۵). به دیگر سخن، اقبال مقصد نهایی فلسفه، دین، تربیت و زندگانی را یکی می‌داند و آن رسیدن به انسان کامل یا خودی است که اگرچه بسیاری به این مقام نمی‌رسند، ولی نفس تلاش و مجاهدت برای رسیدن به کمال هرچه بیشتر، به خودی خود ارزشمند است و از سکون و تقدیرگرایی پرثمرتر.

فلسفه اقبال در قرون معاصر، بومی و جدید است؛ زیرا با مطالعه دیدگاه‌های فلاسفه و مکاتب گوناگون شکل

محدودیت معنایی ندارد؛ زیرا «حیات خودی از تخلیق و تولید مقاصد است... کار اداری... برای پدید آمدن احساس خودی و بارور شدن آن در انسان زهر کشنده است» (همان، ص ۱۶۰-۱۶۱).

فلسفه اقبال را می‌توان فلسفه‌ای دانست که سعی دارد تا پیوندی میان عقل و دین برقرار سازد؛ زیرا او معتقد است که تعالیم و دستورات اسلامی، که از منابع اصلی آن قابل تشخیص و استخراج است، کاملاً منطبق با آراء عقلانی است و در جاهایی که اختلافی بین آراء عقلانی و تعالیم دینی وجود دارد، علتش محدودیت و ناتوانایی عقل بشر در درک و فهم کُنّه برخی مسائل است.

دوگانگی‌های بسیاری در فلسفه اقبال مشهود است؛ دوگانگی‌هایی که اقبال همواره اصالت، صحت و درستی را به صفات و جنبه‌های جاودان، پایدار، روشن و معنوی می‌دهد و طرف دیگر را ناقص و غیراصیل می‌داند؛ دوگانگی‌هایی بین عقل و قلب (عشق)، دنیا و آخرت، غرب و شرق، ظلمت و نور، فناپذیری و جاودانگی، بیخودی و خودی، و جسم و روح. از بین این دوگانگی‌ها، اقبال اصالت را به معنویات و اجزا و صفات زوال‌ناپذیر می‌دهد؛ زیرا جاودانگی «خودی» بسیار مهم است و باید تا آنجا که ممکن است به جایگاه والاتر بیندیشد. خودی می‌خواهد وظیفه خویش را به بهترین نحو انجام دهد و از امانات الهی (یعنی نیروی حیات و روح) پاسداری کند.

اقبال در کتاب *بازسازی اندیشه دینی*، درباره خودی و میل به جاودانگی‌اش می‌نویسد: «عروج من بشری، برتر از اندیشه است که با کشاندن خود به مرتبه جاودانگی، نقیصه فناپذیری خویش را برطرف می‌سازد» (اقبال لاهوری، ۱۳۸۸، ص ۳۰۳).

البته بسیاری از دوگانگی‌ها ظاهری است؛ زیرا

گرفته است، اما با تکیه و تأکید بر مفاهیمی جدید و بومی؛ مانند «خودی»، «بیخودی»، «خودنامتناهی»، «مشرق و مغرب».

### تعلیم و تربیت از دیدگاه اقبال

پیش از آنکه به اهداف و روش‌های تربیتی منظور اقبال اشاره کنیم، بجاست با برخی از آراء تربیتی وی آشنا شویم. به دیگر سخن، به عقیده اقبال، در یک نظام تربیتی مبتنی بر دین اسلام، که قصد دارد تا عبدی صالح و انسانی کامل تربیت کند، باید به ویژگی‌های ذیل توجه داشت:

**الف. توجه به تعالیم و دستورهای دینی:** امور مابعدطبیعی را (که مفاهیم و گزاره‌های دینی نیز بخشی از آنهاست) نباید نادیده گرفت و آنها را باورها و گزاره‌هایی باطل دانست؛ زیرا به عقیده اقبال «مشاهده حقیقت دو راه دارد: یکی سمعی و بصری [حسی و عقلی]، و دیگری قلب [دینی و شهودی] یا به تعبیر قرآن "افئده" (همان، ص ۲۷۰).

**ب. توجه به نیازهای جامعه در تعلیم و تربیت:** اقبال از اصول و روش‌های معمول و مرسوم آموزش و پرورش رسمی مدارس و دانشگاه‌ها انتقاد می‌کند و معتقد است: «تعلیم و تربیت همچون چیزهای دیگر، تابع نیازهای جامعه است» (همان، ص ۲۷۵).

**ج. لزوم تخصص‌گرایی در تعلیم و تربیت:** در هر کاری باید به متخصصان آن موضوع یا حرفه مراجعه کرد. تعلیم و تربیت افراد نیز باید توسط متخصصان امر صورت گیرد. اقبال در این زمینه می‌نویسد: «کار تربیت اخلاقی مردم ما را علما، و عاظ و کسانی انجام می‌دهند که صلاحیت آن را ندارند؛ زیرا آگاهی و آشنایی آنها با علوم و تاریخ اسلامی بی‌نهایت محدود است. یک خطیب برای تدریس و تعلیم اخلاق و مذهب، و تلقین اصول و فروع آن، باید مجهز به علم تاریخ، اقتصاد و دیگر علوم اجتماعی باشد و آنها را به درستی بشناسد» (همان، ص ۲۷۶).

**د. لزوم تعیین کردن یک دوره تحصیلی مفید برای متریبان:** برای تمامی افراد جامعه باید دوره‌های تحصیلی مناسب و مفیدی پیش‌بینی گردد. آینده‌سازان جامعه اسلامی باید به بهترین شیوه آموزش ببینند. وی معتقد است: «متخصصان آموزش و پرورش هنوز در ظلمت راه می‌پویند و نتوانسته‌اند یک دوره تحصیلی مفید برای دانش‌آموزان، بخصوص دختران، در نظر گیرند» (همان، ص ۲۷۵).

براساس دیدگاه اقبال، «آنچه در زندگی سبب موفقیت می‌شود، عزم و اراده است، نه اندیشه» (همان، ص ۲۹۳). بنابراین، در تعلیم و تربیت باید متریبان را، هم از نظر ذهنی و هم از نظر عملی برای زندگی آماده کرد. اما باید این نکته را مدنظر قرار دهیم که اهمیت عمل یا به اجرا درآوردن نظرات و تفکرات بیشتر از تقویت فکری و ذهنی است.

### اهداف تعلیم و تربیت از دیدگاه اقبال

«اعمال اختیاری انسان [که شامل اعمال و افعال تربیتی نیز می‌شود] ناگزیر برای دستیابی به اهدافی است» (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۶۷). اهداف تربیتی را می‌توان به نهایی و غیرنهایی تقسیم کرد. برای مشخص کردن اهداف تعلیم و تربیت از دیدگاه اقبال لاهوری، نخست هدف غایی و نهایی را مشخص و سپس اهداف واسطی یا غیرنهایی را تبیین خواهیم کرد:

#### ۱. اهداف غایی تعلیم و تربیت

**الف. دستیابی به مقام نیابت الهی (نایب حق روی زمین):** در نظر اقبال، اساسی‌ترین و مهم‌ترین هدفی که آدمی باید به دنبال آن باشد و تا حد امکان سعی کند به آن مقام برسد، مقام نیابت الهی است...؛ زیرا انسان بعد از تمامی مراحل، و تمامی فرازها و فرودها، باید به مرتبه نیابت الهی، که همان مقام انسان کامل است، دست یابد. اقبال در وصف



به نظر اقبال، تمام افراد بالقوه می‌توانند به مقام «خودی» دست یابند؛ ولی بسیاری از افراد در شناخت مراحل و ظرافت‌های کار موفق نیستند و به این مقام نمی‌رسند. مولوی این منظور اقبال را به شکلی دقیق‌تر بیان می‌کند و معتقد است: «آدمی اُسْطِرلابِ حق است، اما منجمی باید که اُسْطِرلاب را بداند. تَره‌فروش یا بقال اگرچه اُسْطِرلاب دارد، اما از آنچه فایده‌گیرد و یا آن اُسْطِرلاب چه داند احوال افلاک را، و دَوْران و برج‌ها و تأثیرات و انقلاب را الی ذلک» (مولوی، ۱۳۸۳، ص ۱۷). البته خودی در مراحل شناخت خود، درمی‌یابد که تمامی آنچه را دارد از الله است و خودی مانند قطره‌ای است که بدون دریا [خداوند] هیچ است. همین شناخت، یعنی شناختی که خودی از وابستگی کامل خود به خداوند به دست می‌آورد نیز در دستیابی به مقام خودی اهمیت بسیاری دارد. نکته‌ای که باید درباره اهداف غایی تربیت از دیدگاه اقبال در نظر داشت این است که تمام عبارات و عناوینی که به عنوان هدف غایی تربیت اسلامی توسط اقبال مطرح می‌شود، مانند «مقام خودی» و «مرد حق»، همه زیرمجموعه مقام «نیابت الهی» قرار می‌گیرد و باقی اهداف در واقع، بیانی دیگر از این مقام است.

## ۲. اهداف واسطی (غیرنهایی)

اهداف واسطی اهدافی مقدماتی، اما لازم هستند برای رسیدن به هدف غایی. اگر کسی تمامی اهداف واسطی را در نظر بگیرد و به این اهداف دست یابد خود به خود به هدف غایی نیز دست خواهد یافت؛ زیرا هدف نهایی یکباره محقق نخواهد شد.

**الف. اطاعت و بندگی خداوند:** یکی از اهدافی که تحقق آن ما را برای نایل شدن به مقامات والای انسانی یاری می‌کند، اطاعت و بندگی خداوند است. منظور از «اطاعت»،

این انسان، اوصافی مانند «بشیر»، «اسم اعظم» و «جان عالم» را به کار می‌برد (مشکوتی تروجنی، ۱۳۹۲، ص ۶۵-۶۶). وی درباره ویژگی‌های نایب خداوند بر روی زمین معتقد است: «او قادر است به اذن الهی در همه امور عالم دخل و تصرف نمایند؛ زیرا خود مظهر اسم الله است» (جباری، ۱۳۸۷، ص ۴۰). خلیفه‌الله در تمام لحظات و زمان‌ها سعی دارد تا هرچه بیشتر به خداوند به عنوان خیر مطلق نزدیک و شبیه گردد. وی در ابیاتی زیبا، اوصاف نایب حق بر روی زمین را ذکر می‌کند:

نایب حق در جهان بودن خوش است

بر عناصر حکمران بودن خوش است

نایب حق همچو جان عالم است

هستی او ظل اسم اعظم است

از رموز جزو و کل آگه بُود

در جهان قائم به امرالله بود

(اقبال لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۹۵-۹۶).

**ب. دستیابی به مقام خودی:** مقام «خودی» در دیدگاه اقبال، همان مقام «خداشناسی» است. به دیگر سخن، هنگامی که آدمی به مقام خودی یا خودشناسی حقیقی دست یافت در واقع، خدا و خالق خود را نیز شناخته است. اقبال بر این باور است که از نظر آدمی، این خداوند است که باید شناخته شود و در دید ما ظاهر شود، ولی در واقع، وجود خداوند متعال مشهود است و این خود انسان است که در حجاب غفلت و بی‌بصیرتی نسبت به خود و خداوند به سر می‌برد؛ بدین معنا که رسیدن به مقام خودی، مقدمه‌ای لازم و کافی برای رسیدن به مقام خداشناسی است.

که را جویی، چرا در پیچ و تاب

که او پیداست تو زیر نقابی

تلاش او کنی، جز خود نبینی

تلاش خود کنی، جز او نیابی

(اقبال لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۲۰۰).

اقبال بر این نکته تأکید می‌کند که یک مسلمان حقیقی و مؤمن هرگز به سبب فراز و نشیب‌هایی که ممکن است در زندگی هریک از افراد رخ دهد از دیگران درخواست و خواهشی نخواهد کرد، و تنها از مالک حقیقی و مطلق درخواست می‌کند و در این راه به سجده می‌افتد. «بی‌نیازی از غیرخدا» اصلی اساسی و آزاد زیستن از ماسوی‌الله نیز هدفی است که باید محقق گردد.

مسلمانی که داند رمز دین را نساید پیش غیرالله جبین را اگر گردون به کام او نگرود به کام خود بگرداند زمین را (همان، ص ۶۷۹).

د. بازگشت به خویشتن (به عنوان مرحله آغازین خودشناسی): آدمی برای رسیدن به مقامات والا، ابتدا باید جایگاه و مقام خود را در میان موجودات دریابد. چگونه ممکن است موجودی که جایگاه خویش را در میان موجودات نمی‌داند برای رسیدن به آن جایگاه تلاش کند. اقبال آدمی را اشرف مخلوقات می‌داند که می‌تواند از هر مقامی بالاتر رود. «بازگشت به خویشتن» در ابتدای کار، یعنی از تقلید صرف رها شدن، و بازگشت به اندیشه‌های اشراقی، که در مشرق‌زمین رواج داشت. تو فروزنده‌تر از ماه منیر آمده‌ای آن چنان زی، که به هر ذره رسانی پرتو (همان، ص ۵۵۴).

ه. مطالعه سیر تاریخی اندیشه بشر (اطلاع یافتن از علوم و افکار گوناگون): مطالعه و آگاه شدن از چگونگی رشد و توسعه علوم نظری و فنی می‌تواند ما را با پیشرفت‌های بشری هماهنگ سازد. آگاه شدن از احوال و تاریخ گذشتگان نیز ضروری است؛ زیرا سبب می‌گردد تا از بسیاری از تجارب، بدون آنکه زمانی را از دست بدهیم، آگاه شویم. به عقیده اقبال، این سخن که «اسلام و علم

اطاعت از اوامر الهی، انجام واجبات و ترک محرمات بر اساس شریعت الهی است.

ب. ضبط نفس (کنترل تمایلات): اقبال نفس آدمی را مانند شتری سرکش می‌داند که خودپرست و خودسر است. لازم است آدمی آفسارِ نفسِ خودکامه را در دست گیرد. وی پرهیز از قدرت‌طلبی، مغرور نشدن، و پرهیز از تمایلات دنیوی و شهوانی را برای کنترل نفس ضروری می‌داند.

نفس تو مثل شتر خودپرورست خودپرست و خودسوار و خودسرست مرد شو آور زمام او به کف تا شوی گوهر اگر باشی خزف هر که بر خود نیست فرمانش روا می‌شود فرمان‌پذیر از دیگران اهل قوت شوز ورد «یا قوی» تا سوار اشتر خاک‌کی شوی (اقبال لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۹۴-۹۵).

ج. بی‌نیازی و آزادی از غیرخدا: همان‌گونه که در سوره «اخلاص»، تنها خداوند را بی‌نیاز حقیقی می‌دانیم و سایر موجودات را به نحوی نیازمند، اقبال نیز تنها خداوند را بی‌نیاز حقیقی می‌داند. به عقیده او، «خودنهایی ... از جهانیان بی‌نیاز است. من هستمی وی، مستقل و اساسی و مطلق است. تصور کاملی از چنین خودی پیدا کردن برای ما غیرممکن است» (اقبال لاهوری، ۱۳۶۲، ص ۶۷). اما

اقبال بر لزوم تلاش انسان برای قُرب هرچه بیشتر به این صفت از صفات خداوند متعال تأکید می‌کند. در اندیشه او انسان آزاده «بنده حق» نام دارد و کسی که دون همت و در بند تعلقات مادی و زودگذر باشد، غلام است. بنده حق بی‌نیاز از هر مقام نی غلام او را، نه او را کس را غلام بنده حق مرد آزاد است و بس مُلک و آیینش خداداد است و بس (اقبال لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۴۵۹).

و شرایط گوناگون، روش‌های متفاوتی پیشنهاد و به کار گرفته می‌شود. روش‌هایی که اقبال برای تعلیم و تربیت خودی پیشنهاد می‌دهد و یا می‌توان آن روش‌ها را از میان آثارش تشخیص داد، عبارتند از:

#### ۱. روش امر به معروف و نهی از منکر

«معروف» از ریشه «عُرف» است. در مفردات راغب، واژه «عَرَفَ» مرادف با «معرفت» یا «عرفان» و عبارت است از: ادراک چیزی از طریق تفکر و تدبیر، و «معروف» اسم است برای هر فعلی که حُسن آن به وسیله عقل یا شرع شناخته می‌شود (فرمهبنی فراهانی، ۱۳۹۰، ص ۱۵۷). اقبال در بسیاری از آموزه‌ها و توصیه‌هایش، به مسلمانان، مردان و دختران و سایر اقشار جامعه مسلمان نهی و امر می‌کند. وی در ابیاتی، مسلمانان را از کینه‌جویی برحذر می‌دارد و چنین می‌سراید:

برون کن کینه را از سینۀ خویش  
که دودِ خانه از روزن برون به  
ز کشتِ دل مده کس را خرابی  
مشو ای ده‌خدا، غارتگرِ ده  
(اقبال لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۶۶۸).

وی در بخشی از اشعار خود، که «دختران ملت» نام دارد، رسالت اصلی زنان و دختران مسلمان را غیر از دلبری‌های زودگذر و نمایش زینت‌های ظاهری می‌داند و آنان را از غفلت و کارهای منحط که دامنگیر جامعه اسلامی می‌گردد برحذر می‌دارد:

بِهَل ای دخترک، این دلبری‌ها  
مسلمان را نزیب کافری‌ها  
منه دل بر جمال غازه‌پرورد  
بیاموز از نگه غارتگری‌ها  
(همان، ص ۶۵۷).

نمی‌توانند یکجا جمع آیند» این یک دروغ محض است. او می‌گوید: من تعجب می‌کنم که با وجود علوم اسلامی و تاریخ اسلام، چطور می‌شود ادعا کرد که علم و اسلام با هم در یکجا جمع نمی‌شوند» (بقایی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۲).  
و. دستیابی به استقلال فکری: گرچه اقبال تأکید فراوانی بر علم‌آموزی و یادگیری دارد، اما شروطی را نیز تعیین می‌کند. وی بر این باور است که آدمی باید پس از مطالعه و آگاه شدن از افکار و اندیشه‌های اندیشمندان و دانشمندان، به مرحله‌اندیشیدن برسد و تقلید محض را کنار بگذارد؛ زیرا خودی از تولید و خلق مقاصد زنده است. پویایی، ابداع و نوآوری از ویژگی‌های خودی است. وی کرم شب‌تاب را مثال می‌زند که روشنایی خود را تأمین می‌کند و منت دیگران را تحمل نمی‌نماید.

شنیدم کرمک شب‌تاب می‌گفت  
نه آن مورم که کس نالد ز نیشم  
توان بی‌منت بیگانگان سوخت  
نپنداری که من پروانه کیشم  
اگر شب تیره‌تر از چشم آهوست  
خود افروزم چراغ راه خویشم  
(اقبال لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۲۳۳).  
میان آب و گل خلوت گزیدم  
ز افلاطون و فارابی بریدم  
نکردم از کسی دریوزه چشم  
جهان را جز به چشم خود ندیدم  
(همان، ص ۲۰۳).

#### روش‌های تعلیم و تربیت از دیدگاه اقبال

در عرصه‌های گوناگون، برای دستیابی به اهداف، روش‌های متفاوتی پیشنهاد می‌گردد. «در عرصه‌های گوناگون تعلیم و تربیت، برای دستیابی به اهداف معین، روش‌های مختلفی وجود دارد» (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۶۹). بر اساس موقعیت‌ها

## ۲. مدح نیکوکاران و نکوهش بدکاران (مدح نیک و

نکوهش بدی)

بسیاری از عبارات و ابیاتی که در آثار اقبال آمده به دور از تملق، چاپلوسی و صرف نظر از موقعیت افراد، به مدح کارهای نیک و نکوهش اعمال بد اختصاص یافته است. وی با روش «مدح و نکوهش اعمال»، سعی کرده است برای مسلمانان، مسیر صحیح و درست را از راه نادرست مشخص نماید و با استفاده از این کار، راه و روش رسیدن به سعادت را به افراد جویای آن نشان دهد. اقبال به مدح و نکوهش اعمال و افعال می پردازد، نه مدح و نکوهش افراد. از همین روست که با آنکه از مسلمانان اهل سنت به شمار می آید، اما درباره شیعیان و ائمه معصومان علیهم السلام با احترام خاصی سخن می گوید. در واقع، اقبال بیشتر به کردار می نگرد و نه گفتار و مدعا! و درست به همین علت است که ارادت خویش به خاندان اهل بیت علیهم السلام را در جای جای آثارش ابراز می کند.

مریم از یک نسبت عیسی عزیز  
از سه نسبت حضرت زهرا عزیز  
بانوی آن تاجدار «هل آتی»

مرتضی مشکل گشا شیر خدا

(همان، ص ۱۶۴-۱۶۵).

اقبال اعمال حکومت اموی در امور گوناگون، به ویژه حادثه کربلا را محکوم می کند و بر این باور است که هرکس باید مسئولیت افعال خویش را بپذیرد، و دیگر افراد نیز باید افعال نیک را ستایش و افعال بد را نکوهش و از آن دوری کنند، تا این ملاکی باشد برای دیگر افراد برای انجام کارها. وی درباره حادثه کربلا و اینکه کدام طرف، نماینده خیر و کدام یک از طرفین نماینده شر بود، از روش مدح و ذم افعال استفاده نموده و این ابیات را سروده است.

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت  
حریت را زهر اندر کام ریخت  
بر زمین کربلا بارید و رفت  
لاله را در ویرانه ها کارید و رفت  
تا قیامت قطع استبداد کرد  
موج خون او چمن ایجاد کرد  
مدعایش سلطنت بودی اگر  
خود نکردی با چنین سامان سفر  
ماسوای الله را مسلمان بنده نیست  
پیش فرعون سرش افکنده نیست  
رمز قرآن از حسین آموختیم  
ز آتش او شعله ها اندوختیم  
ای صبا، ای پیک دورافتادگان  
اشک ما بر خاک پاک او رسان  
(همان، ص ۱۳۷-۱۳۸).

## ۳. عمل به عقیده و نظر

روش «عمل به نظر و گفتار»، از اصل «پیوستگی نظر و عمل» منتج می شود. اهمیت عملی کردن آنچه در اندیشه می پرورانیم و یا به زبان می آوریم به حدی است که قرآن کریم نیز در آیه ۴۴ سوره بقره، به افرادی که دیگران را به کاری فرامی خوانند، ولی خود بدان پایبند نیستند، اشاره کرده، آنها را از این خصلت ناپسند نهی می کند: «آیا مردم را به نیکوکاری دستور می دهید، ولی خود - انجام آن را - فراموش می کنید، و حال آنکه کتاب خدا را می خوانید؟» (مشکوتی تروجنی، ۱۳۹۲، ص ۹۰). اقبال نیز تمام موضوعات و مسائلی را که بیان کرده، در عمل به اجرا درآورده است. این امر را می توان از فعالیت های گوناگون او در زمینه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دریافت. از جمله آنها، می توان به سخنرانی های متعددش در نشست های حزب «مسلم لیگ» و «سازمان کنفرانس

#### ۵. روش اسوه‌سازی و معرفی الگو

اندیشه‌های اقبال تنها بیان آرزوهای قلبی و آرمان‌هایی نیست که نتوان آنها را عملی ساخت. مرتبه انسان کامل و خودی نیز آرمانی و ذهنی نیست که یک انسان یا مسلمان نتواند به آن دست یابد. وی برای هریک از مراتب انسانی، الگوها و اسوه‌هایی را معرفی می‌کند و به مسلمانان سفارش می‌نماید که تا آن اندازه که توان دارند به این اسوه‌ها شبیه گردند. اقبال در بین تمامی افرادی که به عنوان اسوه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و دینی از آنها یاد می‌کند، مشخصاً از پنج انسان و الگوی کامل که در تمام ابعاد به کمال رسیده‌اند نام می‌برد. انسان‌هایی که اقبال آنها را کامل‌ترین انسان‌ها و نایب خداوند بر روی زمین می‌داند این پنج نفرند: حضرت محمد ﷺ، حضرت علی علی‌ه السلام، امام حسن علی‌ه السلام، امام حسین علی‌ه السلام و حضرت فاطمه علی‌ه السلام. وی از حضرت علی علی‌ه السلام به عنوان الگویی برای آزادمردان جهان یاد می‌کند:

مسلم اول شه مردان علی  
عشق را سرمایه ایمان علی  
از ولای دودمانش زنده‌ام  
در جهان مثل گهر تابنده‌ام  
هر که دانای رموز زندگی است  
بیر اسمای علی داند که چیست  
شیر حق این خاک را تسخیر کرد  
این گیل تاریک را اکسیر کرد  
مرتضی کز تیغ او حق روشن است  
بوتراب از فتح اقلیم تن است  
هر که زین بر مرکب تن تنگ بست  
چون نگین بر خاتم دولت نشست  
(اقبال لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۹۷).

اقبال برای زنان و دختران نیز الگویی از جنس ایشان معرفی می‌کند که حضرت فاطمه علی‌ه السلام است:

اسلامی» و به دیدارش با موسولینی در سال ۱۹۳۳ اشاره کرد. وی در این دیدار، او را به پرهیز از خوی استکباری و گرایش به آموزه‌های تمدن و فرهنگ مشرق‌زمین دعوت نمود. اقبال ترکیب نظر با عمل را سبب موفقیت می‌داند و معتقد است: دیدگاه‌ها هر قدر هم حق باشند، اما اگر در عرصه عمل به اجرا درنیابند سودی به حال آدمی ندارند: «موضوع تأسف‌آور این است که مردم می‌گویند "اتحاد، اتحاد"، ولی به آن عمل نمی‌کنند» (بقایی، ۱۳۸۰، ص ۲۹۲).

وی درباره اهمیت جنبه عملی بر جنبه نظری یک موضوع معتقد است: «آنچه در زندگی سبب موفقیت می‌شود، عزم و اراده است، نه اندیشه» (همان، ص ۲۹۳).

#### ۴. روش خطابه

«خطابه» صنعتی علمی است که توسط آن می‌توان توده مردم را نسبت به چیزی که انتظار تصدیق به آن می‌رود، در حد امکان قانع ساخت. وظیفه خطابه عبارت است از: دفاع از عقیده، روشن کردن افکار عمومی نسبت به هر چیزی، و مردم را برای پذیرش آنچه خطیب می‌خواهد، آماده می‌سازد» (مظفر، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۴۱۱).

از جمله روش‌هایی که اقبال برای دعوت به دین اسلام، بازگشت به خویشتن و تربیت دینی از آن استفاده می‌کند، روش «سخنرانی» و مورد خطاب قرار دادن عموم انسان‌ها، به ویژه مسلمانان، است. یکی از سخنرانی‌های او در سال ۱۹۳۲ بود که وی ریاست جلسه سالانه حزب «مسلم لیگ» را عهده‌دار شد و خطابه‌ای پرشور ایراد کرد که بسیار مورد توجه قرار گرفت. در سال ۱۹۲۸م، بنا به دعوتی که از وی به عمل آمد، برای ایراد چند سخنرانی درباره اسلام، به شهرهای مدارس میسور، حیدرآباد و علیگر رفت و به زبان انگلیسی، خطابه‌های مهمی ایراد کرد که متن هفت سخنرانی از آنها در کتابی به نام *احیای فکر دینی در اسلام* به چاپ رسید (بهرامی، ۱۳۹۰، ص ۲۴).

مریم از یک نسبت عیسی عزیز  
از سه نسبت حضرت زهرا عزیز  
در نوای زندگی سوز از حسین  
اهل حق حریت آموز از حسین  
سیرت فرزندها از امهات  
جوهر صدق و صفا از امهات  
مزرع تسلیم را حاصل بتول  
مادران را اسوه کامل بتول  
آن ادب پرورده صبر و رضا  
آسیا گردان و لب قرآن سورا  
رشته آیین حق زنجیر پاست  
پاس فرمان جناب مصطفاست  
(همان، ص ۱۶۴-۱۶۵).

#### ۶. روش حسی (مشاهده آثار الهی)

اقبال لاهوری قرآن کریم را اصلی ترین و اصیل ترین منبع معرفتی و هدایتگری بشر می داند و بر این باور است که معرفت تجربی، که مشاهدات و تجارب بشری بخشی از حوزه های آن هستند، مرحله ای لازم و حتمی در حیات معنوی بشر است (بقیایی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۸). وی روش «حسی»، یعنی مشاهده آثار الهی را ابتدایی ترین روش تعلیم و تربیت می داند؛ زیرا قرآن نشانه ها و آثار حقیقت غایی را در خورشید و ماه، در کشیدگی سایه ها، در تناوب روز و شب، در اختلاف رنگ ها و زبان ها و در تناوب روزهای شادی و غم در میان مردم می داند؛ یعنی در واقع، تمام آنچه در طبیعت برای درک حسی بشر هویدا است (همان، ص ۱۱۳).

#### ۷. روش خردورزی و تعقل

پس از روش «حسی و مشاهده ای»، نوبت به روش «خردورزی و تعقل» می رسد. در این روش، مرتبی با شیوه استدلال و تفکر صحیح و منطقی آشنا می گردد و تمام امور را با ترازویی به نام «عقل» می سنجد. به نظر اقبال، در

روش تربیت عقلانی، که طبیعتاً با حسابگری همراه است، باید محدودیت عقل و خرد انسان را در نظر گرفت. قوه عقلانی علاوه بر استدلال صحیح و سنجش امور با موازین عقلی، باید دل (قلب) آدمی را برای قرب هر چه بیشتر به معبود و معشوق حقیقی همراهی کند. به دیگر سخن، اقبال آن روش تربیتی عقلانی را می پذیرد که با اشراق و درون بینی و شهود در تعارض نباشد، بلکه کامل کننده آن باشد. در واقع، اقبال روش تربیت عقلی و استدلالی را برای دستیابی به مقام خودی، سعادت و جاودانگی، لازم و ضروری، ولی ناکافی می داند.

از من ای باد صبا، گوی به دانای فرنگ  
عقل تا بال گشوده ست گرفتار ترست  
دانش اندوخته ای دل زکف انداخته ای  
آه زان نقد گرانمایه که در باخته ای  
(اقبال لاهوری، ۱۳۸۲، ص ۲۸۳).

#### ۸. خودبسندگی در پرتو نیروی عشق به معشوق

##### حقیقی

این روش تربیتی با روش های تربیتی پیشین، یعنی روش های «حسی» و «عقلی» متفاوت است؛ زیرا نقش خود مرتبی در این روش بسیار برجسته است و نقش مربی کم رنگ تر از مراحل و روش های قبلی تربیت (یعنی روش های حسی و عقلانی) است و تنها به عنوان راهنما، شروط لازم برای دستیابی به مقامات والای انسانی را، که در آن تنها به دنبال خشنودی معبود و معشوق هستیم به ما یادآوری می کند. مرتبی خودش باید تلاش کند تا با تجاربی که از سایر روش های تربیتی به دست می آورد، دل خود را جایگاهی برای عشقورزی به خداوند قرار دهد و تنها برای رضای الهی گام بردارد. در این روش، مشخص می گردد که بسیاری از اعمال، اگرچه با

گر به الله الصمد دل بسته‌ای  
از حد اسباب بیرون جسته‌ای  
مسلم استی بی‌نیاز از غیر شو  
اهل عالم را سراپا خیر شو  
رزق خود را از کف دونان مگیر  
یوسف استی خویش را ارزان مگیر  
(همان، ص ۱۶۷-۱۶۸).

### نتیجه‌گیری

اقبال آدمی را به حرکت و پویایی فرامی‌خواند و اعتقاد دارد که هنوز بشر جایگاه حقیقی خویش را به عنوان اشرف مخلوقات درک نکرده است. وی معتقد است: آموزه‌ها و تعالیم دین مبین اسلام، تعالیمی جامع است که می‌تواند تمامی انسان‌ها، به‌ویژه مسلمانان، را به کمال برساند. در دیدگاه وی، تربیت دینی و اسلامی، تربیتی تک‌بعدی نیست، بلکه تربیتی است همه‌جانبه، و در همین جهت، منابع اصیل دین اسلام را به عنوان منابع تربیتی اصیل می‌پذیرد؛ زیرا همان‌گونه که هدف غایی دین اسلام، تربیت انسان کامل یا رو به کمال است، هدف تعلیم و تربیت نیز تربیت افرادی است با ظرفیت‌های وجودی بالا، رو به کمال و به تعبیر اقبال، تربیت «خودی». از بررسی آراء اقبال در موضوعات گوناگون تربیتی، می‌توان گزاره‌های ذیل را نتیجه گرفت:

انسان دارای دو بعد جسمانی و روحانی است که پرورش جسمانی لازم، اما کافی نیست.  
تربیت جسمانی از حیث زمانی تقدم دارد، اما تربیت روح و روان از حیث ارزشی مقدم است.  
انسان کامل در اندیشه اقبال، «خودی» نامیده می‌شود؛ انسانی که در عین حال که برای پیشرفت و سعادت خود تلاش می‌کند، خود را در قبال جامعه مسئول می‌داند.  
هر کسی باید ابتدا به خود توجه داشته باشد، ارزش

استدلالات عقلانی و موازین منطقی و حساب‌گرانه منطبق نیست، اما در این روش تربیتی که از نظر مرحله، آخرین مرحله تعلیم و تربیت نیز هست، عاشق یا متری تنها به رضای معبود و معشوق توجه دارد و لاغیر. در این روش، عاشق از غیر خدا جدا می‌شود و در عین حال، فاصله‌اش با معبود هر لحظه کمتر می‌گردد، تا حدی که به مرحله وابستگی کامل به خداوند و بی‌نیازی هرچه بیشتر از ماسوی‌الله برسد. اما این امر زمانی محقق می‌گردد که مرتبی در روش و مراحل حسی و عقلانی تربیت موفق بوده باشد. در روش «عشق و شهود»، ادراک حضوری و شهودی صورت می‌پذیرد و این نوع ادراک و علم، علمی حضوری و شخصی است که هر قدر هم ماهرانه برای افراد توصیف شود، هرگز نمی‌توان این ادراک و احساس را به دیگران انتقال داد. اقبال خصوصیات نظیر «وصف‌ناپذیری یا غیرقابل انتقال بودن، بی‌واسطگی، غیرقابل تجزیه و تحلیل بودن، ناپایداری، و انفعالی بودن» را از ویژگی‌های تجارب شهودی و درونی می‌داند و معتقد است: این روش، بهترین روش و آخرین مرحله از مراحل تربیتی یک انسان کامل است و پس از این مرحله، مرتبه افراد و سالکان الی‌الله در قرب به خداوند متعال، به همت و تلاش و ظرفیت و استعداد وجودی آنان در کسب فیض الهی و میزان اخلاص و تقوای آنها بستگی دارد.

اقبال معتقد است که عشق حقیقی، روحانی بوده و در حقیقت، عشق به خداست؛ خالق و خود نامتناهی که به انسان ممکن‌الوجود، وجود بخشیده است. آدمی باید این نکته را دریابد که موجودی قائم به خود نیست، و نعمت حیات و وجود، امانتی از سوی خداوند است که هر لحظه به انسان‌ها عطا می‌شود. پس شایسته است که به چنین خالق‌ی عشق بورزیم و سعی کنیم تمام اعمالی را که انجام می‌دهیم از روی عشق‌ورزی و کسب رضایت و خشنودی او باشد.

## منابع .....

اقبال لاهوری، محمد، ۱۳۶۲، *احیای فکر دینی در اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران، کتاب پایا.

—، ۱۳۸۲، *کلیات اقبال لاهوری*، گردآوری اکبر بهداروند، تهران، زوار.

—، ۱۳۸۸، *بازسازی اندیشه دینی در اسلام*، ترجمه محمد بقایی، تهران، مروارید.

امینی، ابراهیم، ۱۳۷۳، *اسلام و تعلیم و تربیت*، تهران، انجمن اولیاء و مربیان.

بقایی، محمد، ۱۳۸۰، *سونش دینار (دیدگاه‌های علامه اقبال)*، تهران، مروارید.

بهرامی، مهناز، ۱۳۹۰، *تأثیر اندیشه اصلاح‌گرایانه اقبال بر اشعار فارسی او*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی.

جباری، اکبر، ۱۳۸۷، *اقبال در آئینه اشعارش*، تهران، علامه طباطبایی.

سیدین، غلام، ۱۳۷۹، *مبانی تربیت فرد و جامعه از دیدگاه اقبال*، تهران، مروارید.

فرهینی فراهانی، محسن، ۱۳۹۰، *تربیت در نهج البلاغه*، تهران، آبیژ.

مشکوئی تروجنی، سید عبدالکریم، ۱۳۹۲، *تحلیل و بررسی اندیشه و آراء تربیتی علامه اقبال لاهوری*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، فلسفه تعلیم و تربیت، تهران، دانشگاه شاهد.

مصباح، محمدتقی، ۱۳۹۰، *فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی*، تهران، مؤسسه فرهنگی مدرسه برهان.

مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۴، *منطق*، ترجمه علی شیروانی، قم، دارالعلم.

معروف، محمد، ۱۳۸۷، *فلسفه دین از دیدگاه اقبال*، ترجمه محمد بقایی، تهران، مروارید.

مولوی، جلال‌الدین محمد، ۱۳۸۳، *فیه مسافیه*، به کوشش بدیع‌الزمان فروزان‌فر و زینب یزدانی، چ دوم، تهران، تیرگان.

نصراصفهانی، محمد، ۱۳۷۹، *فلسفه اخلاق و تربیت*، اصفهان، فرهنگ مردم.

Raja, A, Masood, 2008, "Muhammad Iqbal: (The west, and the quest for a modern Muslim Identity), *Journal of the Asian Philosophical Association*, 1,1, p. 37-49.

وجودی خود را بشناسد و سپس به امور دیگر بپردازد. خودی سعی دارد تا جاودانه گردد، و در این راه، باید به اهداف واسطی و میانی تربیت مانند کنترل نفس، اطاعت و بندگی خداوند، مطالعه و آگاهی از علوم جدید و تاریخ، بی‌نیازی از غیر خدا، استقلال فکری و بازگشت به خویشتن دست یابد.

محقق نمودن اهداف واسطی سبب می‌گردد که هدف غایی تربیت، که همان مقام انسان کامل یا همان مقام «خودی» است نیز تحقق یابد.

برای رسیدن به اهداف تعلیم و تربیت، باید روش‌های مناسب را نیز به کار گرفت. اقبال روش‌هایی مانند امر به معروف و نهی از منکر، مدح و ذم اعمال، خطابه، عمل به گفتار، معرفی الگو و اسوه، تربیت حسی، عقلانی و شهودی و عاشقانه را پیشنهاد می‌کند.

اقبال معتقد است: خودی مرتبه نهایی ندارد. مرتبه نهایی بشر آن است که به اندیشه و تصور نیاید.

در پایان و برای تشخیص اینکه به چه مرحله، هدف و مقامی از مقامات انسانی و خودی دست یافته‌ایم، بهترین ملاک و معیار می‌تواند خود فرد باشد؛ زیرا «خودی می‌تواند محک اعمال نیک و بد ما باشد». به دیگر سخن، زندگانی افراد، اعمال و افکار آنها به خودی خود، بیانگر مقام و مرتبه ایشان است.